

تاریخ وهابیه

رسول جعفریان

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ وهابیه

نویسنده:

محمد حسین قریب گرکانی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاریخ وهابیه

مشخصات کتاب

عنوان : تاریخ وهابیه

پدیدآورندگان : جعفریان، رسول، ۱۳۴۳-(محقق)

محمد حسین قریب گرکانی(پدیدآور)

مقدمه

آغاز دعوت وهابیان در دیار نجد، به سال ۱۱۵۷ ق برمی گردد؛ زمانی که محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ ق) حرکت تبلیغی خویش را در مبارزه با آنچه آن را شرک می نامید، آغاز کرد. وی برای توسعه دعوت خود به درعیه رفت و با دادن دست اتحاد با محمد بن سعود (م ۱۱۷۹ ق)، حاکم این شهر، راه را برای پیروزیهای بعدی دعوت وهابی هموار کرد. حرکت مزبور ابتدا منطقه نجد را تحت پوشش قرار داد. سپس در پی نبردها و خونریزیهای فراوان، بر سواحل خلیج فارس و تمامی منطقه حجاز (مکه و مدینه) سلطه پیدا کرد. دعوت وهابی دو مرحله دارد: نخست یک دوره ۷۵ ساله، تا سال ۱۲۳۵ ق که خاندان سعود (محمد بن سعود، عبدالعزیز بن محمد بن سعود، سعود بن محمد و عبدالله بن سعود) حکومت کردند؛ و با قلع و قمع دولت نجد به دست ابراهیم پاشای عثمانی، و قتل عبدالله بن سعود در اسلامبول، خاندان یاد شده از قدرت ساقط شدند. پس از آن، برای مدتی قریب هشتاد سال، در عزلت روزگار را گذراندند. مرحله دوم دعوت وهابیان با فعالیت عبدالعزیز بن عبدالرحمان در سال ۱۳۱۹ ق آغاز شد؛ زمانی که وی از کویت به نجد آمد و پس از تسلط بر نجد و توسعه قدرت خود، کشور عربستان سعودی را ایجاد کرد و تاکنون فرزندان وی بر این کشور حکومت می کنند. حرکت عبدالعزیز در تسلط بر حجاز، بیش از بیست سال به درازا کشید؛ تا آن که لشکریان وی به سال ۱۳۴۴ ق بر مدینه مسلط شدند و به تخریب

اماکن مقدس این شهر پرداختند. زمانی که خبر ویرانی بقیع و مشهد حمزه به مسلمانان رسید، همه نگران شدند و دست به دامان دولتها شدند تا در برابر سعودیها جبهه گیری کنند. با توجه به انحلال دولت عثمانی و تفرقه ای که در جهان عرب بود و نیز تلاش انگلیسیها و فرانسویها در تقسیم کشورهای عربی، وهابیان توانستند سلطه خویش را بر عربستان حفظ کرده و مانع از بازگشت قدرت شرفاء شوند. در اوایل شهریور ۱۳۰۴ که خبر واقعه هولناک تسلط وهابیان بر مدینه، به ایران رسید، علما دست به تشکیل مجالس مشورتی زدند و دولت نیز شانزدهم صفر را تعطیل کرد و در مجلس نیز مذاکراتی در این باره صورت گرفت. رضاخان، که آن زمان سردار سپه نامیده می شد، اطلاعیه زیر را صادر کرد: متحد المآل، تلگرافی و فوری است.

عموم حکام ایلات و ولایات و مامورین دولتی

به موجب اخبار تلگرافی از طرف طایفه وهابیها، اسائه ادب به مدینه منوره شده ومسجد اعظم اسلامی را هدف تیر توپ قرار داده اند. دولت از استماع این فاجعه عظیمه، بی نهایت مشوش و مشغول تحقیق و تهیه اقدامات مؤثر می باشد. عجالتا با توافق نظر آقایان حجج اسلام مرکز، تصمیم گرفته شده است که برای ابراز احساسات و عمل به سوگواری و تعزیه داری، یک روز تمام، تمام مملکت تعطیل عمومی شود. لهذا مقرر می دارم عموم حکام و مامورین دولتی در قلمرو ماموریت خود به اطلاع آقایان علمای اعلام هر نقطه، به تمام ادارات دولتی و عموم مردم این تصمیم را ابلاغ، و روز شنبه شانزدهم صفر را روز تعطیل و عزاداری اعلام نمایند.

ریاست عالیه قوا و رئیس الوزرا – رضا

روز یاد شده تعطیل شد، و از نواحی مختلف تهران، دسته های سینه زنی و سوگواری به راه افتادند و در مسجد سلطانی اجتماع کردند. عصر همان روز نیز یک اجتماع چند ده هزار نفری در خارج از دروازه دولت تشکیل شد و سخنرانان مطالبی تند علیه اقدام وهابیها ایراد کردند. گویا برای مدتی اوضاع آرام بود؛ تا آن که خبر انهدام بقاع شریفه در بقیع انتشار یافت و بار دیگر در خرداد ۱۳۰۵ جریان مزبور خبرساز شد. از نجف، دو تن از مراجع تقلید، سید ابوالحسن اصفهانی و محمد حسین نائینی، تلگرافی به تهران می زنند که متن آن چنین است: قاضی وهابی به هدم قبه و ضرایح مقدسه ائمه بقیع حکم داده؛ ۸ شوال مشغول تخریب. معلوم نیست چه شده با حکومت مطلقه چنین زنادقه وحشی به حرمین. اگر از دولت علیه و حکومت اسلامیه علاج عاجل نشود، علی الاسلام السلام. به دنبال آن، مدرس در مجلس

نطقی کرد و از شاه خواست تا عده ای از نمایندگان مجلس را معین کند تا کمیسیونی ترتیب داده و در این باره مشورت کنند. نتیجه کمیسیون آن شد که در این باره تحقیق بیشتری صورت گیرد و پرونده های موجود درباره ماجرای وهابیان مطالعه شود و ضمن تلگرافی خبر این واقعه به همه ولایات اعلام گردد. در همین جلسه بود که مستوفی الممالک به پیشنهاد مدرس، پست نخست وزیری را پذیرفت. پس از آن نیز مستوفی الممالک در مقام ریاست وزرایی ایران، اعلامیه مشروحی درباره این واقعه صادر کرد، و ضمن اعلام انزجار از این حرکت وحشیانه، از قاطبه مسلمانان خواست تا: به حکم وحدت عقیده اسلامی، متفقا به وسایل ممکنه از این عملیات تجاوزکارانه جلوگیری به عمل آورند؛ و از آن جا که حرمین شریفین حقیقتا به تمام عالم اسلام تعلق دارد، و هیچ ملت مسلمان، دون ملت دیگر، حق ندارد این نقاط مقدسه را - که قبله جامعه مسلمانان و مرکز روحانیت اسلام است - به خود اختصاص داده، تصرفات کیف مایشاء نماید و اصول تعالیم خود را بر عقاید دیگران تحمیل کند، بنابراین، از تمام ملل اسلامیه تقاضا می شود که در یک مجمع عمومی ملل اسلامی مقدرات حرمین شریفین را حل و تسویه نمایند و قوانین و نظاماتی وضع گردد که تمام مسلمانان بر طبق عقاید مختصه خود بتوانند آزادانه از برکات روحانی و فیوض آسمانی اماکن مقدسه مکه معظمه و مدینه طیبه برخوردار و متمتع شوند. البته وهابیان نیز بیکار ننشستند، و همان سال، کنفرانسی با شرکت افرادی از تمام ملل اسلامی در مکه تشکیل دادند تا بتوانند فضای تبلیغی مورد نظر خود

را فراهم آورند. به دنبال انحلال خلافت عثمانی، احساس نیاز به یک خلیفه مسلمان در سراسر جهان سنی وجود داشت، و وهابیان، بر آن بودند تا با استفاده از این نیاز، زمینه توسعه دعوت خویش را فراهم آورند. موانع عمده ای بر سر راه آنان بود: تعصب شدید مذهبی، برخوردهای وحشیانه، قلع و قمع مخالفان مذهبی، تکفیر سایر مسلمانان. البته آنها به مرور می کوشیدند تا رفتار آرامتری داشته باشند. پس از انحلال دولت عثمانی و استقلال کشورهای عربی، از دولت ایران کاری ساخته نبود، و کمیسیون مزبور تنها کوشید تا دولت را به تماس با نمایندگان سایر ملل ترغیب کند. طبعا بسیاری از مسلمانان دیگر نیز با عقاید وهابیان سرسازگاری نداشتند، اما در پی تسلط آنها بر حرمین شریفین و عدم وجود یک نیروی نظامی مستقل، مانند دولت عثمانی، هیچ قدرتی در آن شرایط برای چاره سازی این ماجرا وجود نداشت. کم کم حادثه به فراموشی سپرده شد و تنها خاطره آن حادثه هولناک در کتابهای تاریخ و تقویمها باقی ماند. این رخدادها سبب شد که برخی نویسندگان ایرانی، مقالات و رسالاتی درباره حرکت وهابیها بنویسند. یکی از آنها، رساله حاضر با عنوان تاریخ وهابیه است، که نویسنده آن حاج میرزا حسین بن علی رضا ربانی گرگانی قریب، معروف به «شمس العلماء» و «جناب» است. مشار در فهرست کتابهای چاپی فارسی(ص ۱۱۵۵) این کتاب رامعرفی کرده است. روی نسخه چاپی تاریخ آبان ۱۳۰۴ (کتابخانه معرفت تهران) دیده می شود و چنین نوشته شده است: کتاب تاریخ مختصری از عقاید و اعمال طایفه وهابیه است که جناب مستطاب آقای شمس العلماء نگاشته اند؛ و چون از جراید اروپا معلوم می شود که جمعی از مسلمین هند تصور کرده اند

که رئیس حالیه وهابی را به خلافت اختیار کننـد، طبع این رساله لازم شد؛ تا بدانند صاحب این عقاید لایق این مقام نیست. در صفحه نخست کتـاب نیز آمـده است: «مجملی از عقایـد طـایفه وهابی و اقـدامات عجیبه آنان از سـنه ۱۲۱۶ تا چنـد سال بعد و اضـمحلال ایشان. تالیف فقیر فانی محمد حسـین گرکانی قریب.» تاریخ تحریر و طبع این مجموعه «طغیان اعراب» است. هدف وی از تالیف این اثر، آن گونه که در پایان رساله آورده، هشـدار به دولتهای اسـلامی بوده است؛ تا قضـیه را جـدی بگیرنـد، و قبل از وقوع، واقعه را علاج نماینـد. درباره مؤلف، آگاهیهایی در منابع مختلف آمـده است. میرزامحمد قزوینی در شـرح حالی که برای او در مجله یادگار نوشـته، تاریـخ تولـد وی را ۱۲۶۲ و سال درگذشـتش را ۱۳۴۵ ق. دانسـته، و می افزایـد که وی از گرکـان از قرای نزدیـک به تفرش و آشتیان و فراهان است. پـدرش حاج میرزا علی از تجار معروف و ساکن قم بوده، و محمد حسین تحصیلات خست خود را در این شهر گذرانده است. پس از آن سه سال به عتبات رفته و در درس میرزا حسین بن میرزا خلیـل شـرکت کرده، و در ادامـه، نه سـال در شـهر بمـبئی اقـامت گزیـده است. در سـال ۱۲۳۲ سـفری به قفقـاز و ترکسـتان و اسلامبول داشته، و از آن جا به حج مشرف شده و بعد از آن در تهران، در برخی از مدارس علمیه و دارالفنون به تدریس فقه و ادبیات عربی و فارسی اشتغال داشته است. کتاب ابداع البدایع را برای دارالفنون نوشته، که از آثار بسیار با ارزش اوست، و در

نوع خود ابتکاری است. پسرش ضیاءالدین قریب، مستشار سفارت ایران در پاریس، صورت تالیفات او را برای قزوینی نگاشته، که متاسفانه قزوینی در شرح حال وی آن صورت را نیاورده است. تاریخ دقیق وفات شمس العلماء، چهارشنبه، چهاردهم شعبان ۱۳۴۵ / ۲۷ بهمن ۱۳۰۵ است، و در مزار ابن بابویه مدفون است. نشر این اثر، به معنای تایید نکات تاریخی آن نیست، بلکه مقصود شناساندن یک سند از کوشش شیعیان برای روشن کردن یک فاجعه تاریخی در جهان اسلام است.

تاریخچه فرقه وهابیه و عقاید ایشان

هر چند این ایام شهرت یافته که رئیس این طایفه اصفهانی بوده، لکن عرب بودن او محقق است. فقط می گوییم [محمد بن] عبدالوهاب [۱۱۱۵ - ۱۲۰۶]، رئیس ایشان، که در شهر درعیه از ولایات حجاز متولد شده، پس از مقداری علوم که در وطن تحصیل کرده و مذهب ابوحنیفه را اختیار نمود، رهسپار اصفهان شد، و در این بلد علوم متداوله اسلامی را تکمیل، و در علم تفسیر نیز عمری صرف نموده، تاویل جمله ای از آیات را، که از اهل بیت علیهم السلام روایت شده، انکار نمود، و خود بعضی آیات را برای خویش تفسیر نمود، لذا با داشتن آن عقاید نتوانست در آن جا بماند، و در سال هزار و یکصد وهفتاد و یک (۱۱۷۱) عود به وطن نمود و چندی به ترویج مذهب حنفی پرداخت، و ضمنا معتقدات خود را به تدریج در اذهان و قلوب مریدان جای می داد؛ تا مذهبی مستقل، خارج از مذاهب اربعه اهل سنت و مذهب جعفری، اختراع نموده و شاگردان او زیاد و تبعه او بسیار شدند. در این وقت از ریاست روحانی کارش بالا گرفته، هوس ریاست و

ملکداری و جهانگیری نموده، اهل نجد عموما و احساء و قطیف و حضرموت و عمان و دیار بنی عتبه در بلاد یمن، تابع امر و نهی او شدند و دعوتنامه هایی به ممالک اطراف فرستاده، ادیان و مذاهب را بدعت شمرد و از همه مال و رجال برای نشر مذهب خویش تقاضا نمود.

عقاید وهابیان

یک اصل عمده از مذهب وی، الحاق شرک خفی است به شرک جلی. پس درخواست چیزی از غیر خدا که قدرت به انجاح آن مخصوص خدا باشد، شرک است و با عبادت جمع نشود، که «ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالکفر» و ملت حنیف، که منسوب به ابراهیم است، عبادت خدای تعالی است به خلوص و توحید، و دخول شرک در آن به منزله دخول حدث است در نماز، که به کلی فاسد کننده است؛ و خواندن انبیا و اولیا برای دفع خطر یا نیل به مقصود و گفتن یا محمد یا علی شرک است؛ به دلیل آیه «و من اضل ممن یدعوا من دون الله من لایستجیب له الی یوم القیامه و هم عن دعائهم غافلون و اذا حشرالناس کانوا لهم اعداء و کانوا بعبادتهم کافرین.» و آیه «والذین تدعون من دونه ما یملکون من قطمیر ان تدعوهم لایسمعوا دعاءکم و لو سمعوا مااستجابوا لکم و یوم القیامه یکفرون بشرککم.» واگر عذر آوردند که آنها معبود نیستند، بلکه باب حاجت و شفیع و وسیله ای به جناب الهی هستند، همین سخنان را مشرکان نیز گفتند که «مانعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی.» و بنا بر همین اساس، مسلمانان را مشرک و خون و مالشان را هدر می دانست. ولی در باب توبه، گاهی رای

قبول می داد و گـاهی قابـل قبول نمی دانست. به دلیـل «ان الله لا یغفر ان یشـرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء.» و همچنین قسم خوردن و قسم دادن به غیر خـدا به عقیـده او شـرک است و بیشتر این مطالب را ابن تیمیه [۶۶۱ – ۷۲۸] عالم معروف، که تالیفات وی از پانصد مجلد متجاوز است، در ضـمن کتابی که در رد شـیعه است، متعرض شده؛ و ابن تیمیه با این مراتب علمیه از مجسمه است؛ چنانچه روزی بر منبر بیان کرد که باری تعالی از فلک هفتم به آسمان ششم آمد، و برای آن که در این کلام وی تاویل نکنند، خود نیز از آن پله منبر به پله دیگر آمد و گفت خدا این طور به آسمان پایین تر آمد. ابن تیمیه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم بوده. باری این عقاید فاسده عبدالوهاب در قلوب مریدان راسخ شد و به موجب «فاقتلوا المشـرکین» در کشتن مسلمانان با وی همراه و از روی دیانت قتال و خونریز شدند.

حمله وهابیان به کربلا در سال ۱۲۱۶

تا این جا اصول و عقاید وهابیه بوده که تحریر یافت. اما شدت فتنه این قوم از سـنه ۱۲۱۶ است که عبدالعزیز، رئیس آنها، پسر خود سعود [امارت: ۱۲۱۸ – ۱۲۲۹] را به عراق عرب فرسـتاد، و آن لشکر، کربلا را محاصره و تصرف نموده، ساعت حکم قتل عـام جاری و چنـدین هزار مسـلمان کشـته شـد. بیش از صـد تن علما و سادات و اهل فضل و صـلاح به قتل رسـیدند. از جمله حاجی ملا عبدالصـمد همدانی صاحب کتاب بحرالمعارف است، که اسـتاد و شـیخ طریق حاجی میرزا آقاسـی بود. پس از این عمل شنیع

و قتـل ذریع، به حرم حسـینی رفته، از چوب ضـریح مقـدس قهوه پختنـد. و شـنیده شـد که در یکی از موزه های اروپا لوحی از مرمر، که سـنگ مزار حضـرت سیدالشـهدا علیه السـلام بوده، موجود است. شایـد در همین موقع از روی قبر مطهر کنـده اند یا سابقا در تعمیرات تبـدیل به احسن شده واین سـنگ در خزانه بوده وبه غارت رفته. و شـبهه نیست که از این جسارت و غارت، عمـده مقصود وهابی آن بوده که لشـکر او بر جرئت بیفزاینـد و گروهی عوام نیز اغوا شونـد که از روحانیت این مشاهـد، اثری مترتب نیست و توسـل به صاحبـان آن لغو است؛ چنـان که قرامطه در خرابی مسـجدالحرام و قتـل حاجیـان و بردن حجرالاـسود همین منظورداشـتند. در تاریـخ عثمـانی آورده که سـلطان محمودخـان دیـد که این طـایفه، بیم آن است که باعث تفریق کلمه اسـلام شوند و اروپاییان منتظر اسـتفاده از قطع پیوند اتحاد اسـلامی هسـتند و به واسـطه این پیشامد می خواهند بلاد مسـلمین را مالک شوند.

نامه فتحعلی شاه به سلیمان پاشا

به هر حال، این خطر برای عالم اسـلام متصور بود، و از طرف پادشاه ایران، فتحعلی شاه مغفور برای مرحوم سـلیمان پاشا، وزیر بغداد، که علی پاشا پدرش نیز به قتل رسـیده بود و هنوز از اسـلامبول به جهت او توقیع ایالت بغداد و بصـره نرسیده بود، خلاع فاخره فرستاده شد و ضمنا به پاشای مشارالیه در باب قطع ماده فساد وهابی امر و اشارتی صادر گشت.

نامه فتحعلی شاه به آقا سید علی مجتهد

و به مرحوم آقا سـید علی مجتهد هم نامه عربی به انشای میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله [نشاط] نوشت که چون بغداد به تهران نزدیکتر از قسـطنطنیه است و نباید امور آن جا مختل بماند، تصمیم کردیم که نظم آن جا و احترام پاشا را عهده دار شویم ودر تیسـیر مرام و تدمیر مخالفین اسـلام فروگذار نکنیم و تا رسـیدن توقیع رفیع سلطانی، دارالسلام بغداد را ثلمه راه نیابد و بر عهده آن جناب است که در ترغیب موافقین پاشا و ترغیب مخالفین وی نهایت کوشـش مرعی دارد و عموم اهالی آن دیار بدانند که ما به حسـینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و سواحل عمان، و به محمد علی میرزا ناظم امور خوزسـتان و لرستان و کرمانشاهان امر کرده ایم که در حین لزوم از دفع دشـمنان پاشـا که اعـدای دین اسـلام انـد، مسـامحه نکرده، عـده و عـده بفرسـتد؛ و برخی از عبارات نامه این است: فلایشـتتوا بالهم ان بدا لهم من جانب اتباع الوهابیه نهضه و رکوض، و لا یبدو فیهم وحشه و تعرض، فان المسلمین اصبحوا بعضهم اولیاء بعض و لو یرضوا فی سنه الاجماع برفض فرض و السلام.

نامه فتحعلی شاه در پاسخ نامه پادشاه یمن

و همچنین در جواب پادشاه یمن، که شـرحی از تطاول سعود وهابی نوشته بود و از مسلمانان برای دفع ایشان مدد خواسته، نامه خاقـان ایران به خـط و انشـای معتمدالـدوله صـادر شـد، که بعضـی از عباراتش این است: .... و اما ما ثبت فی طی الـذریعه من استیلاـء الوهابیه و افعالهم الشـنیعه، نعم قـد اسـتولوا علی بلاد نجـد و ما والاها ثم الحجاز و ما جاورها، فتسامـح فی امرهم الولاه والاشراف و تساهل حماه الاطراف حتی انبسط الغی

برا و بحرا وانتشر الشر شرقا وغربا و تکثروا رجالا و مالا. هتکوا حمی الدین و سفکوا دم المسلمین. الی آخر الکتاب.

دعوت وهابیان از دولت ایران برای ترویج توحید

و عجب این است که رئیس وهابیه، قبل از ارتکاب این شنایع، ملت و دولت ایران را به توحید دعوت کرده و از شرک نهی و زجر نمود، و هم از این دولت، برای نشر طریقه خود، که ترویج توحید و رفع شرک و بدعت است، مدد خواسته، و جواب شنیده که اهل این دیار همه موحد و دشمن شرک و بدعت اند، و آنچه از اخبار آن طرف می رسد، مناقضت شماست با اسلام و اسلامیان؛ و اگر ترویج شما از اسلام مکشوف و مشهود امنای این دولت شود، البته از طرف حکام آن حدود، یعنی حکومت خوزستان و لرستان و ایالت فارس و بنادر، امداد به شما می رسد.

حمله وهابیان به نجف

بالجمله سلیمان پاشا والی بغداد و بصره - که به اصطلاح آن زمان وزیر بغداد می گفتند وتعیین آن معمولا به امضا و رضای دولت ایران بایستی باشد - در صدد اطفای نایره طغیان سعود نامسعود بوده، ولی اجل مختوم مجال نداد. حکمران دارالسلام به موجب «لهم دارالسلام عند ربهم»، به عالم باقی رحلت کرد و آتش فتنه سعود در عراق بالا گرفته و عبدالعزیز پدرش، که عنان فرمانروایی نجد و حجاز داشت، در آن سال و چند سال بعد، حرمین شریفین را چندین کرت غارت نموده و دسته ای از اتباع خویش را به نهب و غارت نجف فرستاد؛ مال رعیت و خزانه حضرت ولایت به یغما رفت. و چون به کتب شریعت عداوت مخصوص داشت، هرچه به دست لشکریان آمد، به حرق و غرق دچار شد، ولی در این وقایع، همان اتلاف نفایس بوده و مانند قضیه کربلا اهلاک نفوس نشد، مگر قدر قلیلی که به عشر عده شهدای کربلا نمی رسد. و به هر حال، از تمامی

ارتکابات و فظایع اعمال این قوم، روح اسلام و مسلمین در ممالك روی زمین آزرده و تمام ملل اسلامی کوفته خاطر شدند. و بالاخره، بنابر آنچه در تاریخ منتظم ناصری آمده، شخصی از عجم، عبدالعزیز را به دیار عدم فرستاده، اسم و رسم و شهر و شهرت این فاتک دلیر ایرانی هنوز معلوم نگارنده نشده است. از آثار عبدالعزیز، قلعه ای محکم در نزدیکی درعیه به جا مانده، که اسلحه و ذخایر وهابیه در آن جا بود و تمام نجد و حجاز و بعضی از یمن و سواحل عمان و حضرموت، چنان که گفتیم، در تحت تصرف وی بود؛ و ممالك اطراف، برای نبودن استعداد ووسایل و یا برای دوری از مرکز بغی و طغیان آن جماعت، فروماندند. از پاشایان بغداد و بصره نیز کاری صورت نگرفت.

وهابیان در لارستان و بحرین

در سنه ۱۲۲۳ به واسطه اختلافی که بین خوانین لارستان شد، یکی از رؤسای آن جا متوسل به طایفه ای وهابی شد که در حدود بحرین مرکزیت داشتند. به این دستاویز، دسته ای از اعراب به لارستان آمده، قلعه بستك و جهانگیریه را تصرف نمودند. حسینعلی میرزای فرمانفرما، محمد صادق خان، پسر رضا قلی خان قاجار را با دسته ای از قشون بر سر آنها رانده، دو قلعه لارستان را تصفیه کرده و در حدود قطیف و بحرین نیز جمعی از آنها را به دارالبوار فرستادند. در سنه ۱۲۲۴ قوت امر طایفه وهابی به جایی رسید که شام را مسخر و شهر دمشق را متصرف شد. در سنه ۱۲۲۶ امام مسقط در مقابل این قوم، به فروماندگی و عجز معترف شده، از حسینعلی میرزا، فرمانفرمای فارس، استعانت نمود. محمد صادق خان قاجار، که در سال گذشته

در حـدود بحرین جمعی را غریق بحر فنـا کرده بود، در این سال نیز از مسـقط و مطرح به نجـد رفته، گوشـمالی به وهابیه داد و آن مخاذیل را از قسـمت عمده ای از سواحل عمان براند و سـید سـعید بن سـید ثوینی را که پدر برغش سـلطان زنگبار و سـید ترکی امام مسـقط است، آسوده کرد. بعضـی گویند در آن زمان سـید ثوینی پدر سعید در مسقط بود و مسقط و زنگبار هر دو در تصرف او بود.

نامه عباس میرزا به خدیو مصر و اقدامات او

در این مـدت طولانی، حاج بیت الله الحرام، هرچه داشـتند پیش وهابی بر طبق اخلاص می گذاشـتند. مع هذا، گاهی به معرض قتـل و نهب در می آمدنـد تـا نامه ای از مرحوم عباس میرزای نائب السـلطنه به مرحوم خـدیو نامـدار محمـد علی پاشا رسـید و تقاضـای تـادیب وهابیان شـده بود. فرسـتادگان نایب السـلطنه، که حامل نامه و هـدایا بودنـد، در مراجعت به ایران هم تحف و هدایای خدیو و نامه وی را همراه داشـتند، ولی گرفتار طایفه ای از اعراب شده، آنچه داشـتند از کف داده، «رضیت من الغنیمه بالایاب» گفتنـد. چنـد نفر هم از سـختی سـفر، که رئیس هیئت مبعوثان نیز از آن جمله بود، به سـفر آخرت رفتند. مجددا نایب السـلطنه عبـاس میرزا، به توسط حیـدر علی خان، برادر زاده حاجی محمـدابراهیم خان شـیرازی اعتمادالـدوله صـدر اعظم وزیر مرحوم آقا محمدخان قاجار، که عازم حج بیت الله بود، نامه ای به خدیو نامدار مصر نوشت و این رسالت ومراسله در وقتی بود که محمدعلی پاشا مؤسـس خانواده خدیوی را سـلطان محمودخان به قلع ماده وهابیان مکلف نموده و پاشا نیز حرمین و قدری از نجد را مصفی کرده بود، و حاجیان که از طریق مصر می رفتند،

در پناه ضمانت او و با دسته ای از قشون مصری می رفتند. جمله ای از مندرجات نامه عباس میرزا این است: حتی نشر الاعلام و نصر الاسلام و سل سیف الشهامه فاصفی ارض تهامه و رفع عماد المجد و قمع طغاه نجد و آمن مسالك الحجاج و ضامن سلامه الحاج. و میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز نامه و هدیه به حضور خدیو فرستاد و آنچه منوی خاطر نایب السلطنه بود، علاوه بر مطویات نامه، بر عهده عرض شفای حاجی حیدر علی خان گذاشت.

جنگ شش ساله خدیو مصر با وهابیان

و اجمالی از جنگ شش ساله خدیو مرحوم با وهابی مخذول، این است که چون در سنه ۱۲۲۲ فرمان سلطان محمود خان، پادشاه ممالك عثمانی و غیرت اسلامیت، مهیج خدیو به رفع غائله هائله وهابیان شد و فرستادن لشکر کافی از راههای خشکی متعسر، بلکه متعذر بود، زیرا که طایفه وهابی با کثرت عدت خویش قطع اتصالات راهها کرده بودند؛ ناچار از جمیع اطراف قطر مصری، چوبهای کشتی سازی به بولاق حمل نموده، و از آن جا به سوئیس [سوئز] می فرستادند و سفاین ساخته می شد، و چون فرستادن قسمت عمده قشون به بر نجد و حجاز منافی مصلحت داخله مصر بود، زیرا که قصه استبداد ممالیك در قطر مصری استعداد جنگی این مملکت را تهدید می کرد، خدیو معظم در سنه ۱۲۲۶ محفلی ساخته، اعیان مصر و رؤسای ممالیك را دعوت نموده که رسما سرداری قشون مامور بلاد عرب را به فرزند خود توسن پاشا بدهد و شمشیر مرحمتی سلطان را به وی اعطا نماید. در جمعه پنجم صفر، که رؤسای ممالیک با موکب خویش وارد قلعه و در کریاس داخل شدند، درهای طرفین کریاس بسته شد و از

بالای بام و دیوار هدف گلوله شدند و تمام رؤسا به قتل رسیدند و منازل ایشان به امر پاشا غارت شد؛ و آنان که از فرمان حضور تخلف کرده بودند، دستگیر و مجازات شدند؛ و ماموربن پاشا نیز در سایر بلاد مصریه هر یک از امرای ممالیک را سراغ نمود اعدام کرده، سرهای پرفتنه آنان را نزد خدیو فرستاد و شر آن جماعت، که مانع انتظام مصر و آسایش اهالی بود، به این اقدام پاشا منقطع شد. پس از تامین داخله، توسن پاشا را روانه بلاد عرب فرموده، در این وقت وهابیه، مدینه منوره را با سوراخ کردن باروی آن و قهر و غلبه و کشتن مستحفظین تصرف کرده بودند. توسن پاشا حرم نبوی را از لوث وجود آن طایفه تطهیر نمود. جواهر و نفایسی که از روضه منوره برده بودند، به استرداد عمده ای از آنها موفق شد. پس از آن قسمت بزرگی از این قوم را در طائف محصور و مقهور نمود. در شعبان سنه ۱۲۲۸ خود محمد علی پاشا به مکه معظمه مشرف و شریف غالب را مغلوب و به مصر روانه ساخت و شریف یحیی را به جای وی منصوب داشت ومواقع عمده وهابیان به تصرف قشون مصری در آمد، و هم بر این نسق، قوای وهابیه در انحطاط بود تا در ربیع الاخر سنه ۱۲۲۹ که سعود رئیس ایشان وداع زندگانی نمود. [از این پس فرزند عبدالله بن سعود قدرت را در نجد به دست گرفت.]در ذی حجه آن سال، که تمام ملل اسلامی عالم انتظار امنیت را می کشیدند، «هر که جایی داشت از جا کنده شد / طالب آن دولت فرخنده

شـد»، با جمعیت فوق العاده صاحبان و قشون فاتـح مصـری تـدارکی برای اعاشه چندین هزار نفوس دیده شده بود که ارزاق از هر جهت فراوان بود و محمدعلی پاشا و همراهانش فریضه حج به جای آوردند و به مصـر معاودت نموده، در رجب سنه ۱۲۳۰ وارد قاهره شدند. توسن پاشا، که قبل از بازگشـتن خدیو معظم روانه شهر درعیه، شهر عمده وپایتخت وهابیه، شده بود، آن جا را محاصـره و شـهر و قلعه رس[را]، که در حدود درعیه و با نهایت اسـتحکام ساخته بودند، تصـرف نمود. عبدالله بن سعود، که جانشـین پدر ورئیس آن قوم بود، عریضه فوری نزد توسن پاشا فرسـتاد و مستدعی ترک قتال شد وتعهد کرد که بعدها در قبال امر خلافت، خاضع و طائع باشد. توسن پاشا قبول این مسـئول را موکول به اجازت پدر خویش نموده، بیست روزه قرار مهادنت داد. در این وقت، مطلع شد که خدیو معظم مراجعت به مصر فرموده. بنابر این، خود به امر صلح قیام نموده و از شروط مصالحه آن بود که شـهر درعیه را عبدالله، پسـر سـعود، به تصرف پاشا بدهد و اسلحه متحصنین را با نفایس شریفه، که از روضه مقدسه نبویه بربوده بودنـد، رد نماید؛ و از جمله آن جواهر کریمه، قطعه الماس موسوم به «کوکب دری» بود؛ به وزن یکصد و چهل و سه قیراط. چون این شـروط صـلح را به پـدر نوشت، محمـدعلی پاشا قانع نشده، در جواب توسن پاشا نوشت که پسـر سـعود را بایـد به مسـافرت آسـتانه (یعنی اسـتانبول) مکلف سـازی، و اگر قبول ننمایـد، جنودی نامحـدود روانه سازیم که اثری از وی به جای نماند. این جواب با خبر

تمرد وطغیان قشون مصری و غارت شهر قاهره تواما به توسن پاشا رسید تا بداند: هر کجا داننده ای است که به هر گردنده گرداننده ای است. توسن پاشا با حداثت سن زیرک و به امور سیاسی بصیرت داشت؛ و لله در القائل: «محتسب فتنه در این شهر ز من می داند / لیک من این همه از چشم شما می بینم.» ناچار ریاست اردو را به یکی از امرای مصر تفویض نموده، خود بر جناح استمال روانه مصر شده، در ذی قعده سنه ۱۲۳۰ وارد قاهره گردید، و در ظرف یک سال، به اعاده امنیت و تهیه عساکر جدیدی برای بلاد عرب موفق شدند و در این کرت، ابراهیم پاشا، پسر بزرگ حضرت خدیوی، به ریاست قشون مامور به ولایات عرب تعیین شد و در شوال سنه ۱۲۳۱ از بولاق عبور نموده، در ذی قعده آن سال به ینبوع رسید و عازم زیارت مدینه منوره شده، و از ینبوع تا مدینه، و از آن طرف تا جده، مراکزی برای دستجات قشون معین نمود؛ تا قاطعان طریق، راههای رسیدن مدد را قطع نکنند. پس از آن، به بر نجد تاخته، شهر رس را، که باز به دست وهابی افتاده بود، استرداد کرد و چند شهر دیگر را، که عنزه مهمترین آنها بود، به تصرف آمده تا در جمادی الاولی سنه ۱۲۳۳ در مقابل شهر درعیه، کرسی بلاد وهابیه، که عبدالله پسر سعود و لشکریانش در آن جا بودند، فرود آمد.

تصرف درعیه و کشته شدن عبدالله بن سعود

وسعت این شهر به حدی بود که به محاصره آن، امکان نداشت که تسلیم شوند. لهذا قریه ای چند که دارای حصار محکم بودند، در بند محاصره افتاده، مرتبا تسلیم شدند و

کار محاصره شهر به این ترتیب و تدبیر آسان گردید. مع هذا، محاصره چند ماه به طول انجامید. عاقبت رئیس وهابیه دید که قرای اطراف شهر درعیه در تصرف مصریان است و در شهر از تنگی ارزاق احتمال انقلاب می رود، لهذا به تسلیم راضی شد و در هفتم ذی قعده همان سال از ابراهیم پاشا، استدعای متارکه جنگ نمود؛ تا در فصول مصالحه تبادل آرا شود. عبدالله، پسر سعود، پس از متارکه جنگ به اردوی ابراهیم پاشا آمده، به لطف واحترام پذیرفته شد، و پس از مذاکراتی، جماعت وهابی تسلیم، و شهر درعیه را به تصرف دادند؛ به شرط این که مصریان، متعرض اهالی آن نشوند. و عبدالله به عنوان رغبت زیارت سلطان به اسلامبول رحلت نمود و کوکب دری و باقی جواهر عتیقه واعلاق نفیسه را، که طایفه وهابی در سنه ۱۲۲۰ از مدینه برده اند، مسترد دارند. عبدالله از طریق مصر عازم آستانه (استانبول) شد. در هفدهم محرم سنه ۱۲۳۴ وارد قاهره شد و با خدیو معظم در قصر شبرا ملاقات کرد، و در نوزدهم محرم، روانه آستانه گردید، و به محض وصول به اسلامبول، مقتول شد، و در تمام بلاد حجاز ونجد امنیت برقرار و آنچه از یمن و شامات در تصرف وهابیه بود، به صاحبان اصلی واگذار شد وابراهیم پاشا به طرف مصر مراجعت نموده، در بیست و یکم صفر سنه ۱۲۳۵ وارد قاهره شد و در کمال ابهت و جلال، داخل شهر گردید. سرود نظامیان وآواز عساکر مصری به این نغمه بلند بود: «نحن السیوف الباتره / نحن الاسود الکاسره / من ارض مصر قاهره / هیا بنا هیا بنا / السیر قد اکرمنا.» ابراهیم

پاشا از باب النصر وارد قلعه [شد] و شهر را هفت روز آذین بستند و جشن بزرگی گرفتند.

حرکت جدید وهابیان و تلگراف استمداد از دولتهای مسلمان

دیگر، طایفه وهابی را مجالی برای اعاده قوا و رجوع به حال قدیم و عروج به اوج ترقی نبود؛ تا در این چند سال که دول عالم مشغول جنگ عمومی یا محافظت اوضاع خویش بودند، طایفه وهابی با فراغ خاطر و بدون مزاحم تهیه عده و عده تواقعی و تجاوزی نموده، احساء و قطیف را مجددا متصرف شد و قطعه عمده ای از نجد وحجاز را مسخر ساخت. مکه مکرمه [را]، که هیچ مزاحمتی از اعراب یا شرفاء در مقابل نداشت، مورد حمله و تهدید نمود. متحد آلمانی به قنسولهای تمام دول که در جده بودند، نوشت که مارا با تبعه دول کاری نیست، فقط باید در خانه های خود نشسته، اسلحه با خویشتن نداشته باشند. پس به هر شکل بود مکه را متصرف شد و به مدینه هجوم آمده، رابطه اخبار ما از مدینه تلگراف دیگران است، بی سیم یا با سیم است. گاهی خبر بمباردمان مدینه و مسجد آن جا را می دهند؛ گاهی خرابی مسجد حمزه را نشر می نمایند؛ گاهی حمله به مدینه را تکذیب می کنند. ما همین قدر به دولتهای اسلامی متوسل، و ملوک اطراف و مشایخ اعراب را یاد آور می شویم که علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد. و این طایفه را که از روی دیانت و عقاید باطله خود جان و مال ما و خزاین حرمین شریفین و سایر مشاهد مکه مکرمه را هدر می دانند، باید به دقت مراقب باشند که هر وقت آثار تدارکات قلعه سازی و خریدن توپ و اسلحه از آنان مشاهده کنند، یکدیگر

را اطلاع دهند و با توافق و معاضدت و اتحاد در صدد جلوگیری برآیند، و الا پس از وقوع شنایع بر اظهار تنفر و ناله و افغان چه اثری مرتب خواهد شد. البته خاطر هر مسلمانی از این سوانح مکدر است، لکن اظهار احساسات عملی بر همه واجب و به قاعده «الاقرب فالا قرب» هر دولتی که نزدیکتر است و طریق حمله و دفاع بر او مسدود نیست، باید دوای وظایف اسلامی و تکلیف غیرتمندی خویش را اهم مقاصد دینی و دنیوی بشناسد. و السلام علی من اتبع الهدی و خلف الهوی امید که نگارنده این اوراق را در تحریر مطالب مذکوره، که با نیت خالص از شوائب است، ثوابی باشد. الفقیر الی ربه المجیب فی شهر صفر الخیر ۱۳۴۴ محمد حسین قریب

فصل در اوضاع اخیره وهابیان

طایفه وهابیه پس از خذلان و مغلوبیت سابقه، در خیال تجدید شورش و طغیان بودند. ولی چون این عزیمت را بروز و ظهوری نبود، کسی هم تعرض به آنان نمی کرد، لهذا از روی فراغت، الریاض، که در بر عرب نقطه ای به آن خوش آب و علف سراغ نمی دهند، مطمح نظر ایشان شده، به آبادی آن و بنیان شهر، قلعه و مستحکمات پرداختند و شهری شامل همه لوازم معیشت و دارای بیش از پنجاه هزار سکنه را مرکز خود قرار دادند. بعد از آن که شریف حسین بن علی اسما سلطان حجاز شد، وهابی که مدتها حجاز را در تصرف داشت و فعلا هم نفوذ و استعدادی حاصل نموده، قریب دو میلیون جمعیت دارد و تمام مردان برای قتل و غارت حاضر بودند و آن را جهاد می خوانند، به بهانه رفع ظلم سلطان حجاز

که حجاج هر دیار از او شکایت داشتند، به آن حدود حرکت کرد. شریف حسین هرچه از حاجیان به انواع حیل اخذ می کرد، قشون خود را قسمتی که موجب رضا باشد نمی داد، لهذا لشکر ناراضی از روی جدیت برابر گلوله دشمن نمی رود، اما وهابی از روی عقیـده جنـگ می کنـد و رئیس خود را رئیس روحانی و جسـمانی می دانـد و بهشت را – چه قاتل و غالب باشـد، چه مقتول و مغلوب – حق خویش می پنـدارد. این بود که سـلطان حجـاز مجبور به فرار شـد و طایفه وهابی پس از تصـرف مکه و تصـفیه تمام قلعه و قریه و منزلهای بین الحرمین، به محاصره مدینه پرداختند. آنچه آبادی در خارج مدینه بود، چون استحکامی نداشت، بدون مزاحم به حیطه تصرف ایشان آمد. تلگراف بی سیم برلن و لندن خبر محاصره مدینه را دادند. به ضمیمه این که مسـجد مـدینه یا مشـهد حمزه، که در دامنه کوه احـد است، هدف گلوله توپ شده است. پس از چند روزی، این خبر تکذیب شد، زیرا که صورت سؤال و جوابی اشاعه دادند که خدیو مصـر بر این شنایع وهابیه اعتراض نموده و در جواب آن اظهار شده که ما با اهالی، غرض و زحمتی نداریم؛ طرف ما حسین بن علی است؛ علاوه بر آن که خود را ذمه دار احترام مساجد و مشاهد مقـدسه می دانیم. عجبـا! حسـین در جزیره قبرس است، [و] وهـابی در مـدینه، به بهـانه جنـگ بـا وی، قتـل و غارت می کنـد و جمعیت هم روز به روز در تزایـد، زیرا که اسم غارت مهیـج است و باعث رواج دین متبـدعین؛ تا آن که اخیرا تلگرافی از اهل مدینه خطاب به

اعلی حضرت شاه ایران و علمای اعلام رسید که ما محصور و طرف حمله و بمباردمان هستیم و آب و نان بر ما بسته شده و شنایعی که در کربلا و مشهد مولانا ابی عبدالله علیه السلام از این قوم سر زده، اینک در مدینه مکرمه اقدام کرده اند و در اسلامیت از شما استرحام می کنیم. در تمام ایران، در اثر همان خبر اول، قبل از اشاعه تکذیب، ولوله و اضطراب شد. بازارها را بستند و در جوامع و مجامع اظهار تنفر از این حرکات نمودند. البته در سایر ممالک دور و نزدیک هم اظهار حیات و حسیات شده است و چنان می نماید که دول معظمه اروپا، خاصه آنها که در مستعمرات و متصرفات خود رعیت مسلمان دارند، برای تالیف قلوب مسلمین، عموما، و برای ترضیه خاطر رعایای خودشان، خصوصا، در این باب چاره جویی می نمایند؛ و دولت انگلستان، که رعیت مسلمان بیش از همه دارد، بیش از دیگران اقدام خواهد کرد. اکنون هم در صدد اصلاح بین رئیس وهابیه و شریف حسین هستند که حدودی برای هر یک معین شده، فتنه بنشیند و نزاع از میان برخیزد.

تنبیه

نام فرمانفرمای نجد و حجاز، که از وهابیه قریب یکصد سال قبل آن جا را به تصرف داشت، در بعضی کتب مسعود نوشته است، و صحیح سعود است؛ و همچنین عبدالله پسرش در یکی از تواریخ عبدالدین نوشته شده، و این سهو از کاتب است. اما پسر مرحوم محمد علی پاشا، که رئیس قشون مصر بود و قبل از ابراهیم پاشا به جنگ وهابی رفت، معلوم نشد توسن پاشا یا طوسن پاشا بوده، و در بعضی کتب طوسون پاشا

رسم نموده.

تذییل: سالشمار جنگ مصریان با وهابیان

در ذکر بلاد و حصونی که با قدم عساکر مصر مسخر شد، به ترتیب سال و ماه: فتح مکه معظمه و طائف و جده به دست طوسن پاشا. سنه ۱۸۱۳ مسیحی. [۱۲۲۸ ق]. فتح قنفذه به دست پاشای مذکور. سنه ۱۸۱۴ [۱]، ولی طولی نکشید که مجددا به تصرف وهابی آمد. مصالحه طوسون با وهابی به شرط تخلیه تمام حجاز از قشون وهابی و تخلیه قصیم از مصریان و اعتراف وهابی به سلطنت سلطان محمود خان. سنه ۱۸۱۵ [۲]. امضا نکردن محمد علی پاشا مصالحه را مگر به تخلیه احساء و مسافرت عبدالله بن سعود به اسلامبول. سنه ۱۸۱۵ [۳]. رفتن ابراهیم پاشا به جنگ وهابیان. سنه ۱۸۱۶ [۴] و رسیدن هدایا و نامه ابن سعود در قصیم و قبول نشدن هدایا و موکول شدن جواب عریضه به وصول درعیه مرکز وهابی. رفتن پاشا از ینبع و مدینه مشرفه به حج و مراجعت به اردوی خود و رفتن از حناکیه به سرکوب اعراب و آوردن هشتصد شتر و چهار هزار گوسفند و تسلیم شدن قبایل عرب. سنه ۱۸۱۷ [۵]. شیوع تب و کلرا در لشکر مصر از شدت گرمای روز و سرمای شب و مدد خواستن از پدر پس از تلفات بسیار. سنه ۱۸۱۷ [۶]. توجه پاشا به تسخیر شهر رس و مانع شدن باران شدید و مراجعت نمودن با غنایم بسیار و پس از چند ماه جنگ نمودن که هشتصد نفر از وهابی مقتول و دو هزار شتر با مواشی بسیار از آنان گرفته شد. سنه ۱۸۱۸ [۷]. حرکت پاشا از ماویه با چهار هزار پیاده و هزار و دویست سواره، سوای خدم و

حشم و اردو و بـازار به جـانب [رس] و محاصـره و بمباردمـان در مـدت شـش روز و سه حمله سـخت و تلف شـدن سه هزار و هشـتصد تن از مصـریان و یکصد و شـصت نفر وهابی و ظهور ضـعف در قشون مصـری و قرار ترک محاصـره. سنه ۱۸۱۸ [۸]. محاصـره خبره و تصـرف و اقامت یازده روز که در این ایام آنچه برای جیره و علیق لازم بود، قیمت آن به اعراب داده می شد، و به این واسطه جلب قلوب اعراب شد، و پس از آن، قلعه عنیزه را شش روز محاصره و گلوله باران نمود، و در این گیر و دار، انبـار بـاروت آتش گرفت و اهـالی تسـلیم و خلع سـلاح شدنـد. و پس از آن که وهابیان خارج شدنـد، قلعه را محکم نموده به انتظار وصول لشکر و ملزومات جنگ بود. سنه ۱۸۱۸ [۹]. تسلیم شدن بلاد قصیم و محاصره سه روزه قلعه بریدعه و تصرف آن و اقـامت دو ماهه در آن جا و رسـیدن ذخایر جنگی و هشـتصد تن قشون مصـری. سـنه ۱۸۱۹ [۱۰]. تسـلیم شدن قلعه مذنب و محاصـره شـقرا در یازده روز و گرفتن اسلحه محصورین و مرخص کردن آنها و بشارت این فتح را به مصر فرستادن با مقداری از گوش وهابیان. سنه ۱۸۱۹ [۱۱]. عزیمت شـهر درعیه و ضـبط قلعه خرمه، دوازده فرسخی درعیه، پس از جنگ سخت و قتل عام و غارت، که جز زنان بر احدی ابقا نشد. سنه ۱۸۱۹ [۱۲]. رفتن پاشا به جانب شهر درعیه و تصادف با لشکر بزرگ وهابی در قرین و جنگ دو شبانه روز و فتح توپخانه مصریان و امیر حارث،

که سرکرده وهابی بود، در این جنگ شجاعتی عجیب نموده که تمام صفوف لشکر مصر را شکافته، خود [را] به پاشا رسانید. یکی از سواران چرکس به زخم نیزه او را به خاک و خون در کشید و به هلاکت او وهابیان شکسته و منهدم شدند و در شهر درعیه تحصن اختیار کردند. مدت بیست روز محاصره بود و توپخانه در خاتمه کار، قلعه های اطراف و بروج شهر را منهدم نموده، عبدالله بن سعود و خواص او و بزرگان شهر گرفتار شدند و قبل از گرفتاری، امان خواسته بود که به مصر رفته، از آن جا به حضور سلطان مشرف شود. پاشا نیز پس از تسخیر شهر اهالی را از قتل و غارت امان داد؛ فقط اسلحه را گرفت و رؤسای وهابیه را، که پانصد تن بودند، در مسجد درعیه برای مناظره با مشایخ اهل سنت حاضر نمودند و چهار روز از این کار گذشت و آن جماعت از عقیده خود برنگشتند تا به مجازات رسیدند و پاشا دسته ای از لشکر آن جا گذارده، به طرف خرمه مراجعت کردند. چند نفر از غلامان او سوء قصدی کرده بودند. یک نفر رئیس آنان تیری به سمت پاشا انداخت و آسیبی نرسید. مرتکب و همراهانش به جزای عمل رسیدند. سنه ۱۸۱۹ [۱۳]. پس از فتح درعیه، چون تدارک ارزاق در آن جا ممکن نبود، پاشا به بادیه عرب توجه کرد. در نزدیکی کوه شمر، جنگی هولناک با قبیله عنزه نموده، ایشان را متفرق ساخت. پس از آن شروع به اصلاح امور و تامین طرق تجارت نموده، قلعه هایی برای مستحفظان امنیت بنا کرد و چاهها برای زراعت احداث فرمود. شهر درعیه

را از پای ویران ساخت. ابن سعود و جمعی از رؤسای آن بلاد را به مصر فرستاد، و چنان که گفتیم، ابن سعود را از مصر به آستانه فرستادند و در آن جا به امر سلطان مقتول شد. در سنه ۱۸۱۹ [۱۴]. و ابراهیم پاشا پس از این اقدامات بزرگ و نظم بلاد و امن عباد به مصر مراجعت نمود.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹